

متون تعابیر حکایت ذی الکفل و کهن مشونت کنعان کا فوی خود پرست بود انصاف ذی الکفل
 انذاب مجیم ستمه بنیم چوست نه انجبار که اعلم علم امت احمدی است بشهادت علم
 امتی کم از ذی الکفل سید لیم و ناکند را بیکتالی پرستیده ایم در جرم فرون از کنعانیم بایر جرم که ستم
 ست خدای که خدای ستم خدای ایسکانی پرستیده ایم و خود را بنده ضعیفیده اگر با ما بنده توانی از سر جرم
 دشمنان خود که بر سر خود پرستی بودند بگذریم ضمانت عفو خدای توانا از جرم ما و دشمنان بگذریم

ایضا جناب علماء العلامی در تعریه وفات ولد او که در آب
 غرق شده بود نوشته شده

از استماع واقعه یازده و اطلاع بر حادثه نایله یعنی ماتم جانسوز آن کرامی فرزند مسافر تقاضا بدین
 خاطر ما اشعه است که شطری از آن در طی سطره چپ کعبه آمد مردمانی که چون پیکران مردم
 دیده مردمی در آب غرق است و فرقدان را از گردانگیری فراق دیدگان خاک بر فرق بی بستن تقاضا
 از این نیستی هستی ما طلب آب از سر آب است بنیما این دیر فانی نهاد بر آب باد و در دست بنا
 و آتش در ضمن حیات مانده و انا الیه اجعون که بر آن بهشتی مرغ فقس شکسته از فضای غایت
 و هر که شسته باشد جای ندوخت اکنون با مرغان قدس در پرواز است و بر شاخسار طوبی بنوا
 طوبی که در سن آب نوسار عجب آن بود که آن ملکی خلقت قدسی فطرت درین دار فرخنده بر پایه
 انجناب که در ساق قضای سیم در پیش است بلکه در مذاق رضا خلاوت شوش در پیش دور است
 که از طروق این دهره عظمی خندان تاثر نباشد ولی یادش آن نوکل کلین سعادت بوستان خاطر
 دوستانه خندان اشکلی داده که با بسیاری خانه در مجاری نامه خضری اظهار یکی از هزاران دیدن
 کیر و با هر کردل حسرت منزل از تاثر و تحمیر این واقعه منجمه تلی پذیرد همان به که از حضرت کرد کار و دود
 بتلافی این مصیبت طلب افزونی عمر و مزید بقای انجناب که واسطه نظام دین و نوید دولت بدین است

نقدان
 دستاره اندر تکبیر
 غلبه شال

طروق
 شب آه

خواهیم متفانه بطول بقائک در قیامه تعالی سعادت نقابت و نحمد لله و صلوات الله

بناصر الدین میرزا نوشته

جناب سلاطه السلاطین فرزند مقام ناصر الدین میرزا الازال نصر منصور امیر و در بفر اعلان پادشاهی
 مباحی باد مصادقت نامه ارادت شما که بخانه خلوص تو لایکاشه مصوب فلان ارسال حضور
 اقدس داشته بود در اینجمن شرف نود یافته آفتاب ای عطوفت ضمیمه بسیار جنابای مطاوع
 و زوایای فحاهوی آن پر تو اطلاع یافته داشت مشارالیه نیز بعد از استعاده ادراک سعادت حضور
 ساطع النور عرض مشایخ مهم غرام صغای هایلون حاصل و بلا مقاصد آن فرزند مقام از سطوره
 ذریعه باستودت پیام شریفه محبت یال افتاد سواد سلوک حکمران بنماز و اختلاف آرا بعلت عدم
 مواسات و مدارای و برای عالم آرا باغز شود پیوست در اینوقت که مشارالیه را از درگاه عالم مطاف
 رخصت انصراف میرفت لازم آمد که بطر شطری از اشتقاق خاطر هر چه ملاطفت را طراری تازه سازیم
 و در طی آن شرح رسمی از کمونات ضمیر بجز نظیر برداریم کجایی الطاف پادشاهی را مشارالیه با طبعی
 لدی آورد و در آن فرزند مقام مشهور خواهد داشت و ضمیمه حواطف را نسبت باجناب حاجت مفصل
 و کتب نیست پیشینجا در هم قضایم غریب الصال او مطلوب اکنون فصل ششم بنجامم رکوز کتاب منقضی
 و برودت به وجود سیول منقضی است انشاء الله البدیع در تجدید نوبت بدیع از نشر نیام
 غرابم قاهره ریات با بره بجانب آنخود و در تبریز و در کلانش حضور عهد لب آسما مال آنجناب
 با بسندار که نوانغمه ساز خواهد شد و السلام و ال کلام

بر روی و نشان

بنفا
با لکتر کوشش
دادن

زکریا
دوازدهم

بصورت

فرمان اعلان گذارش بهرات بنواب سیم رکاب سلطنت

اگر مضاف ابواب فوج و مشکوه مصباح روح فرزند ارشد بهمال نایب خلافت پنروال عبا
 میرزا موفی و مظهر بوده بدانکه در شکست فافه و تحسن فیروز میرزا در قلعه بهرات ما باغبان فرزند

اعلامی رفقه بود در آنوقت عریضه فرزند ارجمند معبود محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان مشتعل برکهای
 که ایشان آنگه در پیشگاه بهایون گذاشته مشهود گشت که بعد از نزول لشکر فیروز در طابرها بر حصار هرات
 فیروز میرزا از مشاهده عدت و عدت سپاه نصرت همراه که دیده بانان بروج سپهر از نظر آن اتفاقا
 زمان در هر سینه مقدمات حصار را قیاس شکل اول مشیح حسری بی قیاس دیده دانست که خبر در سراسر
 آفتاب جهان افروز دولت پادشاهی فیروز زمانه ولی تمسک آن سپهسالار اسماک هرات بل هرات
 حیات ثوانا چار از فرزند مغری لیه طالبان و بعد از حصول مامول محمد حسین میرزا و که از
 خود با پست نفرز قایدان و سر خندان آن بوم در ویکت بخیریل کوه پیکر بسلفی نقد و مقداری حش
 با سم کرد و در سیم شاکشن با عجز و الحاحی زیاد در نشاوه الشرام نامه داده است که ازین پس آیین خدمت پس میگرد
 و ترک قسبله و خویش و سکه و خطبه را بنام بهایون مین دارد و غوریان و شاده و شکسبان و برناباد و چهل
 قلعه دیگر از قلاع محال هرات که در سمت ارض اقدس واقع و احوال در تصرف پادشاهی است یکباره اگله
 اکنون فیروز میرزا یکی از چاکران و سرحداران ممالک محروسه سلطانی است و در مجاری امور آن نفع
 منظر احکام قضای نظام خاقانی از نفس نام بهایون اشراف پادشاهی مسکوکات سیم و زر هرات در
 غیرت ماه و مهر است و شرفات مناره بصا قع مجامع از شرف بنام مبارک مشون رشک فای سیر

**فرمان اعلان فتح نواب فلک جناب محمد ولی میرزا والی خراسان
 و شکست افاغنه هرات بدیکر ولایات**

بدانکه چون غریت قضا ضمیمت پادشاهی و بهمت قدر نمت ظل اللہی در مجاری امور با علما
 اعلام دین و قمع معالم مشرکین مقصود است در هر یک از حدود و شعور که از تجدید کفر و ایمان مدار
 دایره ظلمت و نور است یکی از بدور سپهر سلطنت را شمشیر شاد نمودار طلال شهور و فوجی از غازیان لشکر
 انجم حد در ساح افراشیدیدار پیکر مجرور در شب یکجور همواره تا نیندات خداوند و در و ظفر بخش جنود منصوب

اینکه در زمانه اول
 قیصر حسین و هم که در
 این زمان
 طلب امینی نمود

نیت
 بالضم عرض ضد
 چیزی کردن و
 عهد

سنگ
عجم
هم سوز سنابک
جمع

شاد رو
مخمر ناست سکون نفع دو
بزرگه کونکده کونکده
دسترزده کونکده کونکده
وایون کونکده کونکده
وسا کونکده کونکده
بوزن نابود
براحت

و اعادی دولت قاهره پوسته مقهوره اخبار شوحات باهره از تو یک دور و با خوانان گشت
و چاکران حضرت انوار سر و دست از جلال دین وقت که قرند از جمله مسعود محمد ولی میرزا اولی
مملکت خراسان بر حسب امر جاپون امیر الامرا محمد خان قاجار را با چند فوج از سواران کبابی که
از نوک کسنان جان تنان صرخ بی سکوز از جنبش باز دارند و از صدمت سناکب مرکب سناکب
زمین را در اعتبار از اندام و متبخر برات و تیر میره مات و تیر افغانه و نسبت امور آصفیات ساخته
ایمان و سرخیلان طوائف افغانه از منت غازیان منصور ظفر نشان آگاه از عهد و وقت بار
با حضار انصار و جماع و اتباع و تهیه سباب و مدارکات سپاه پرداخته صوفی اسلام که با عقاید
جمهور افغانه به نامی طریقت بدایت و در حقیقت شارع شریعت خواست و سالهاست که مقتدا
و امام آن قوم ضلالت آیت و جماع جمهور آشوم را اشارتی از او کفایت بنود تیر بادعای حمایت
سنت محرک جماعت و بعد از اجتماع بجا هزار نفر براده و سواره و تهیه توپخانه و زنبور کمانه و سایر اودا
و آلات حرب و کار فیروز میرزا اولی بهرت بغرم رزم مبارزان نصرت نصیب بی دزدک غلب
نامتزل شکیبمان شش فرسخی شهر برات تومن جبارت ماشه و از این جانب لیران حکم و گردان لشکر
بگرد و کیزی پاژان کوه پیکر دشمن با دبار آب در دیده و خاک بر سر دارند از آب غوریان گذشته قوی
دل و شادمان در خارج قلعه شاده کفر سخمی شکیبمان شاد روان شکیب توان افزایه و دریم
فلان قلعه نهضت فریقین از جانب طریقین فریق فی التجه و فریق فی السیر شور افکن صرخ اشر و بعد از
نای صوف از رزم و سعادت تیغ افغان افغانه نای هم آهنک دروس خون آمود با کوس
به دیکریک سرستان صهبانی ماری در هر صد خاک سباب طرب آماده و خوشخواران مانع جان مستان
ساعت رزم خوشتر از رزم باد کشت صوفی اسلام با ده سپرده نفر از خلفا بدایت تیغ سپرد تیغ کفر
ضال را طریق مجیم پیروی او کشاده است روی بوادی قمانها ده زیاده از شش هزار نفر سواره و پیاده

باقتی

باقصدای و علی العاده تن بهلاکت داده بدخان فوفلانی و جمعی از روسا و پناه نفر دگر از نظایر شما
عرضه شمشیر دلیران بی شبه و نظرو عید العیاش خان و برخی از شایسته قریب بنهرا کس دگر ایستادند
از نفوذ سیم و زرد و سببان باد اثر و شران کوه پیکر و سایر اقسام و دواب اقسام سلیقه شب کسبی
بیرون از حیب نسبت زبان دلیر و قیقه استیوفت که در صرف بنزد و صوف خاک می دوست
و جای درنگ نبود پی سر طریق کزیر و فوجی از سپاه ظفر اکبر از موقوف تینرو او میرا در واره است
که نشیب فرازان از خون بهریت یا فکان و شهای افساد کان نموده بود که بود نهنگ است
و پنگ سان بی و قوف درنگ غنائی و فیروز نسیم روز که از دست معرکه تینر به کام کزیر نام
خود نیز کم کرده بود با اتباع افواج بدیگی بنهرا سخی رخت بحصار بهرات کشیده محمد خان در ظاهر
نزول و اکنون کرده بگر شکوه چون عاطب بنجاک بسط شهر محیط کشته مجاهد مشغول حرب
ماملول بو اخوان دولت بی انمول بعون الله المحب عمارت پر شده فتح بهرات و بهواتی
بهوات جا کران رادت سمات را قوطه سامع مهابات خواهد

کتاب
گزارش

افول
عزوب کون
قطه
کوشاره

عنوان فرمان قضا جریان

انکه از روزی که قاضی دیوان توتی الملک من تشا مضای احکام قضا با مضای رضای توتی
بمایون ما مقدر و محرز الواح قدر عثمان صلوک غرت و اعتبار بانام نامی ما طراز دگر داده برد
بمت خسروی خدا انضامه سجل داشته ایم که هر که بقوه اروت و عقیدت بشر و ط قابلیت
جست باشد او را کفاره اما از رعایات پشمال من لا کفار و الا مثال مغرز و معترضیم
فرمان تقویض ایالت استرآباد و سریشکیم باشی کری رکاب
اقدس بنواب مستطاب ماموریدی میرزا

سک
نام و فاله سر
یک سکو کج
آن

انکه چون با قضای خواست خداوند احد لم یلد فالحق الا نوار بسیدع الما مشرع الهوا

بنا کرد شاه و تعالی سلطان حاصل بر و مندر نخل وجود مسعود و بارز پنا از کثرت عصون و فروع است
 و مشکوه و دودمان خلافت از فروع از عذب مصباح و شموع زلال همه سار سلطنت در اینها و
 متفرقه روان نسیم مهیب جلالت باشنایم مختلفه وزن و هر یک از سلال خلافت که فروع
 اصل همایون و شموع مشکوه میمون و شعب عین لطیف نسیم مهیب شرفند در تقویر ممالک علی ما
 بذلک با نظام مهیام و امور را مورد اشتباهیم اکنون بر ملک در سایه شاخ است و هر شمع سایه
 فروز کاخی بر کسی بهره از نوری است و هر نغمه طیب یک نغمه نوری و از آنجا که در المونسین استر اباد
 سکن با لوف بن حلیل قاجار و مطلع شروق دوست جاوید پس قرار خسته غاب لیوت جام الیر
 و فتنه قرار سیوف شور کشانی و جهانگیری رست کشت و همات آنجا بر سر خسته است تمام شمشیر
 کنام شیریاری دشوار و واسطه العده مناظم الی علی را نیز تعلق گوهری از تمام جهانماری در کار و حضور
 تا بستگی نور صدیق جلالت نور صدق بنالت شیخ غیاث خلافت نغمه شامه شرافت نامور دی
 که امام در پیش در سپل کفایت دلیل در نباشت در مرآت اطوار و کردار پیداست در تجدید بدست
 لوی خیل خسته دلیل خدمت جلیل سرزبانی استر اباد و ایلمانی و اروع میمون قاجار و ایل کوکلان و یمن
 مساین خانی را بدو مرجوع و متغالی فایزیش را که متقاضی مسارج شوکت و اعتدالت بسیم صفا
 مسوع و ششم و از اینکه امارت سپاه نظر مناس و مهر کشیک فاس با مراد خوانین ایل جلیل حصا
 داشت نظم کشیکچیان و حراس و فایزید بانان کاخ کردون ساس و کتیب جوش و کتابت تیرت
 خیوان و در کتب مرآتات عالم پناه و حفاظت درگاه و خرگاه و در اوقاف نزول همایون
 و مسالک کوچ میمون در فضا کفایت فرزند مغزی ایله که ششم تقیمی که سر او از فطرت مسعود
 با تقیض و بسط و رتق و فتق همات بر جوهر پردازد حسن است تمام خود را به پیشگاه ضمیر مهتر شیرخان
 و لایح سازد مقرر آنکه عالیجاان شیخا یگان حشمت و جلالت دستگاهان مغرب و آنجا قان امرا

سنان
 جمع مورخ است مع غیر
 قیاس و معنی و فزاید
 باشد در این
 سلاطین
 آید
 جمع از معنی پیش
 شریف
 کلام
 از دو و دو سیاه
 و سیاه و پیش شریف
 نیز گویند
 ناک
 بنک شد و غیر
 شدن
 من
 که

در این
 در این
 در این

باشتم ووزرا عظام و دهران و ستوفیان دیوان فلک نظام و پاشایان و غلامان و عملجات
 درگاه و سرخیلان سپاه و عظام و اهل طایفه ایمن و درخوا طوائف بیوت و کوکلان و جمهور قاطنین و
 متوطنین استرآباد و فرزند مغزی الیه رایسکی باشی دیوان همایون و ایمنالی اهل داروغ میمون و
 پیکر سکی و اراکونیسین استرآباد و دسته در مجاری امور معلقه بنصاب مزبوره اوامر و نواهی او را
 مطیع و مشا و باشند کتاب سعادت اکتساب قرخانه مبارکه شرح فرمان همایون اشرف در قاف
 غلو و ثبت و ضبط و از ثواب تبدیل مصون و محفوظ دانند و در عهد شناسند

عنوان فرمان کسروی

انکه چون از آن زمان که زمام نظام عالم و محام امم مقید و موضوع قبضه حشیا در کتاب کتب
 افضل در ساکت مال امم مطلق العنان و طبع العذایست بر دست همت خسروی لازم

دو شتم ایضا فرمان کسروی که فلان

انکه از روزی که در دیوان قضا صکوک احکام با سبیل نفاذ مقرون گشته و با مضایق
 صغیر مرام ما از محضر حصول گذشته است شایع را در منقذات انجمن غرایم با پای عبور است
 و خایه نفع را در الواح آیات احکام ما جای مرور امر از تجدید محفوظ است و حکم ما از تخیله محفوظ اند

عنوان فرمان امضای شیخ الاسلام

از آنجا که با قضای قضای محکم الهی اوامر و نواهی نواب همایون پادشاهی در صدور و اعمال
 بی مقابلهت معارض و مشا بر جاری و دایر و صکوک غرایم قد رضایم ظل اللهی بر اجرای عقوبت
 و مقصود بتجمل نقاد بی مناقشت مدعی و منازع ثابت و سایر است بر دست همت و کرم با قرائ
 قبول هم قضایم لازم دو شتم ایام که هر یک از عارضین قابلیت و استعداد در آنکه تحت قضای او کمال
 متمکب شبا و ای طغرات همت با هر قضای مقضات است تا بهر عنوان صحایف الشرا

از این کتاب
 در کتاب
 جامع

بطغای عوارفت ابو مرتین سازم لند افلان

عنوان فرمان منصبی باسم میرزا هدایت

اینکه چون پیش نهاد خاطر آفتاب اشراق خسروی آنست که هر یکت صوفیان اوباق کردون رود
که در سلوک مساق ارادت بهدیت صدق و جذب خلوص بر یکمان مابق آید و کجفت در حق
بنده ک لشرام شریعت استی نماید و مسالک خد شکره ایدر اقدم استام هماید و صور چاکر ایزد
اجتهاد آید و ایزد یوسته از موهبتی تازه من لاکفا ممتاز و از کرمی بی اندازه معجز و سرفراز فرام

فرمان هماون خطاب بوکیل دولت فرام

انکه عمره از کابری العمیوه فلان با لقا به از وصول بر لیغ فنیغ عطفوت تبلیغ پادشاهی عراق کابی
حاصل نماید که چون درین وان از امتزاز الطاف بزدان قدیم و ما بش اعطاف خداوند کریم کلام
یکجوتی درو تسین بهشتین با آغاز بدیع هست و کلین و داد و ضمن اتحاد بر برگ و سازید بیع افغان نوز
الفت از دو سو پیوند یکدیگر بسته و شاخه محبت از دو جانب بهم پیوسته است کمنون خاطر مهر اثر
داشته ایم که روغن بدیع بخش یکاکی بدلی صیغیر و مسازنگه ایدم و بانشد بریدی نخته پردار کجوتی را
از اینکست پذیرا و از ایدم اگر یکا که بدین کلشن پائی سانه غایب باشد و اگر دست بسیار کلی بر شانه انداز
زمان بخت عیایه بخت با مانع نامه مروت حمایه هماون بکضرت کرده و ن بطلت پسر طوری لازالت اجتناب
منصورین و اعدایه مقهورین عالیجاه عسکر خان افشاره که از جو پار ارادت انحال وجودش بر کسی نرسد
و هزار دستمان همه اقمش از امیرش غرابستان رسته معتمدی ضمیر و بفری بی نظیرت از کتا
حضرت آیت دشاہی روانه و بان عالیجاه فرزانه اعلام سفر بانم که فسلان

افغان
صحف من مستنسخه
دخست

نشد
شعر خوان

فرمان محمد الشعرانی باسم مرحوم آقا حسین اصفهانی بختلج
بالشرام اینکده سوای روابط ایتیان بلفظنی که بفر تخلص شای می باشد

در کلان

در طی فرمان همایون نشود

از سبب حاجی که تاثیر فیض انوری نظامی سیدناظم این خسروانی دولت بی نظیر است و اکثر
 طالع سعود دار شوکت خاقانی فلکی شیرینکالی را جمالیتم و هر جلالی را کمال در بر مشرفی زلالیم و در
 خاطر یخمال در بر کوشش بیاریم و در بر مشرفی انوار بر سر برانجامیم و هر قنالی را حیات بر
 فغانی را دادیم و بر بحر را اختر بر سر برانجامیم و هر سریر را واقف در بسطی از ناشاطلی است
 و در بر نشاطلی از ناشاطلی هریرانی را گویم و با هر کسوتی زینت روح هر بارزاری طلب بر آزار
 حاجت هر کز ایناری حجاب هر کز ایناری بر کجی مکی مجرب عجزی ظمیر بر جاسا لکی نادمی بس جلد
 خیزی شادی بر جاسی سچایم بر جاذبه افشایم بر سبجی اصیویم بر شکلی افشایم بر بنانی را قوییم
 بر شادایم بر در بر اشغایم بر طلسمی اضیایم بر طبعی را سروریم بر مصلحتی انوریم بر سپهری را و جیم
 بر مصلحتی را فوجی بر قولی ما طمیر بر عهدی صادق فکرت صائب را با فطرت همایون واری رفته
 بر بنده مخلص که از صهای دانش جامی وارد و در ساغر خرد می دولت جاوید شاهی را رازی و از نظر
 مفای بندیش گهی باشد و را بلفظی بدیع و نامی رفیع سرور داریم جناب فردوسی مشرب سعد
 یکب انوری ضمیر نظیری نظیر کلامی قدسی خصالی سیدین صفایانی متخلص مکر کسبه بی
 بیب از کمال ظاهری و باطنی با نصیب با نسبتی ظاهر و فضلی ظاهر و خلقی طیب و ذوقی سلیم و لسان
 صبح و بیانی طبع با هر حرف غالب و در هر کلامی قادر است در کوشش این دولت همایون طای
 اطرش با بر صغیری ثنالی و عنایب فکرتش را شگری با بر نوانی است عنوان حالش را بابت
 نهد الشعرائی طغرای سامی و عارض نامش را نشان عالیجایی زینتی کرامی عنایت و از دیوان
 ایون و جی بدین قرار با سم او بابت و شتمیم که با طری فارغ و عیشی صفائی دولت جاوید اثر را
 ح و داعی باشد عالی جایی دولت و حمت و عزت و جلال پناهی صوفی زاوه قدیمی عبد الله

حافظ صفایان در هر عامی و بزعموم فوق را بی غرضی تسیم و این نهایت را در وجه اولی و باقی در اول
عالمی جان دولت نیایان کاتبان دیوان شرف خانی شرح نشان بهما نوشت نموده در عهد

فرمان تقویٰ حشیشیاری ولایت استرآباد نواب فلکنی صاحب قلم

ولایت استرآباد را که بایزید السلام دارا سخاوات نسبت ام القری است در پیکر ممالک چونما که
ستم خلافت قاهره را خاصیت دماغ است منزل فواد و همواره حکم محروس این ولایت باید
بسیار کفایت را بر وجه تقیات اقتدار است و فرود دولت با هر دو اصل بنیاد است
و استوار معجز زناد نو بر سطیات قهرانی است مطلع انوار طالع سبحات خسروانی است کشتش
از چشمه سار تبیع و سنان است و خاک صحاری و شش با بر جوهر نشان بوی طین بنوده و دود زود و دود
این حد است و کفایت نام آوران سپاه نصرت لیل اشقام مهم انجام عظم مهمام و دقائق کار دانی و
محاسن هر زبانی آن فرزند خود و مسادرین مهم خمسته فرجام با صیارات عیده و امتحانات جدید علی
شود و ضمیر هر رتسام لیده التسهیلا لام و تحسب التکالم صاحب حشیشیاری ولایت مزبور
و طایفه بیوت رفیع حشیشیاری ولایات نازندان ساخته بدن فرزند مادر مغفوض و مرجوع و استیم که باد
کامل و غرضی شامل است تمامی دانی و جمعی کافی بد انسان که شاید به کار دانیهای دست درهما
استجا اقدام دایم و استوار است از افرین اشقام تمام سازد عالمی جان است و فرمان شرح فرمان نوشت در عهد

عنوان فرمان تقویٰ حشیشیاری قلعہ اروان بامیر الامراء عیدلی خان دولو که خود بهما شتر تصرف آن شده بود

نگه چون رفوایح احوال که مطلع اقبال بزوال محتاج قلاع شواخ اجلال را در قبضه قبض و بسا آرا
روایح نوب پهلان بخاوه و قلعه شای ممالک تقدیر بواب شمرند که سبب جرات بر او زود است
شوکت ماکشاده پاس این بوی بنیاد است خسرو بر ابرق دست ایم که هر یک از چاکران فدوی که درجا

در القری
نسب از کجاست
زناد
مبع زند است معنی
استرآباد

شواخ
مبع شواخ معنی کوه
با جان و دیگر کز بند
بست
نوبت
نفساره

بروج از او ترا عاوی و قایق کار دانی ماحده و حصین چنین بقدر از مقام و مکن مخاطرات خلافت چو
باشد شخص بسیارش در صد و حکمرانی نمکین در شریف اشجارش بطور از فرما زوالی زمین بخشیم السلام

فرمان لقب میرزائی یوسف زوین خندان

انگه چون عالیجاه نغمه الاشباة حمدة الاکار العیسویه موسی یوسف میرم زوین که در تقریر اصدا
بطلمیوس را بدو حرف بطالی یوس سازد و در تقریر اصول عجز قلیدس را در شکل اول بوجهی دیگر محوس
کلک تقریرش بر الواح پضا که نمودار است موسی است از زنجیر و او دی مثالی سلسل بخار و دو سلک
تقریرش که از عقد لالی لفاظ میرم را خلبت بنماست کونی از پی ارتباط کلام پیوندی ز رشت میرم
وار و دیری است که در دیر بندگی که در سلک پیشکارانش فلک با نطق مجوه چاکری فرزند نماید زمار از او
اورا بر میان است و در صحیفه سیل و نه از قرآن فخر تا توره عشا بحیل اطاعت زبور خاه و زبور با
در بعد صدق بانندگان با شرط چاکری و فرما نیز پیوندی صلیب بسته و در تسلیم هوای خود برضای که آن
باقضای خدست از قید تلبیس بسته بود طایر قدرش را از توجه بجا یون ظل اللقی که از فیض روح لفته
با نفاس سبج و مسارت و در هوای عزت قوت پرواز بخشیدیم و از آنجا که قامت سستش عاری از
باس است با سون از بوسات ایرانی منتسب طرز لباس و از فرمای الظاهر عنوان الباطن صدق که
خود قیاس آورده بود با قضای من تشبه بقوم فهو منهم اورا در شمار چاکران ایرانی سعد و دو لقب
میرزائی که از القاب پسران ایران است سرفراز با سم میرزا یوسف پسران لاقران عزیز و از اخوان
ممتاز فرمودیم که در خدمت هر دو دولت خورشید آیت ایران و در انسای من المشرقین کجستی را
قبله عبادت خود ساخته است المقدس و او این دو حضرت را که بر او است از ذکا با نصی انهایه
و خود را مظهر غایبات خاطر مہر آیات که اطلال انوار طور است سازد

وقتی سحوق خان تبتی را از نواب فلکیناب محمودی میرزا و الی مملکت

زاد بسته شد
صک
خارج نقاری
کونید
نکت
اشاره است
بعض از نقاری
قول باله
یینه

خراسان وحشی دست داده بود امان و طمینان او را از جانب اشرف پادشاهی بنی مویز فرمان فرزند و ریافت

آنکه از آن زمان که از کف کهنه شیت یزدانی فارس عزم ما در ساحت ملک سلطانی عمان
حاکمانی کشته شده اقصای حجت جوادر بر کوب سفین یادی که بر بالچه کذا ایجا اعطا و ایشا کشت
فاشحه سپیدی البحر سربا و از آن پس سمرای قدرت قهرمانی راه سپار سالک ممالک حصاً
فاطمه اذاریکما و پس از بلوغ مستقر خلافت بدست که مجمع البحرین سیاست و عنایت بود
اتباع سیاست تبع سیاست انعام بلع عناصر ممالک زمین و محالک خلاص یافت و کل یوم هو اسرع
من الامس حتی ذالک مطیع شمس ابلی خراسان را تحسبم ایقانا و همه رتود عظمی خلعت پرده دید خیر
بود و کاناوال استیعون سمعاً از طغنه جنود منصور نغم فی الصور فجمعنا بهم معاً و در تغلب اوقات
حوال تغلبه ذات الیمن و ذات الشمال السبلوهم انیم احسن عطا قومی از ایشان و لایکا دون
مضمون قولاً مذاق و راست و خورساغ رعایت بنا کشت ندینا ثوابا کالمهلین شوی لوجوب
الشراب مویز از آن زمان و آن لیم بر احتیاج بسیار عطف داشتند شکیبایی علی لارا کف نعم الیوم
از مرد بر سر خود سری فلن تستصیع لطلب و قو قو بر زور با بری که بی لسان امر باشد از نصا و لطف و قهر
که مطا بر شحد و زهرت بر شهری بری سیه قدم نهادیم و انظر اکیر نظر و غم قضایه فردان تر
خجسته محتوی چاکری شایسته بود فوجد بعد من عبادنا آقنا و حمه من عندها و علمنا من لدا علمنا
خان که در خطاب او مشعر باری جواش لاخصی لک امر و با به کت محمدان طریق حد مشکذار
خطایش انک من استطیع معی و به کرا یا فسا جینی دو پیوستی فلعجل عمل صالحا و لایشرک کفوا کر
بصلاحت کاتبین ذلوق بنی و پنکشان حاکم در سوال لا قرب من بذار شد او در خدمت امر و
جد از مقال انی فاصل لک حشر و مصارف چاکری دولت پادشاهی با بریکت یکبناش خطا

فشیاء
بمعنی استخانت

انا اکثر منک و غیره در تصاریف او مروی است و نوابی فخر و ممتحنین بعد از او بود و لکن کتاب فایده
 علی آثارها قصصا مور و حالش مشهور و ماثر اقبالش مشهور و اما کمال فی الارض و امتیاز من کل شیئی
 بسیار و ترک البصیرم یونیه موج فی بعض فلن تهتدوا ابدا مصدوقه ما کان متخذ المضلین عضدا را با منطوقه
 فی سن لکنک لیا قرین آورد و پیشگاه بقوان بطننا علی قلوبهم باعتماد و لیا مرشد اشراف استغاد با
 ما لهم من دونه من ولی پس معضای انا انضیع امر من احسن عملا او و فرزند ان در انهم فتمتیه استغاد بهیم نام
 یکی در نهان کشف نامان با کسین فباذنا العراض نامان مامون و محفوظ که ششم فاولی الکشف فیشرکام
 رحمت و بهی لکم من امر که در نهان این پس بزلات خطیئات او و اولاد او تریح سیاست و عقوبت
 در نیام است و از جانب خلاف اشراف اخفاء و مجاد که اطاریح اب کرمت و دوزان قاعده برقر
 دو و ام وضع کتاب این فرمان همایون کتاب خطایان و نشانی همین است لا تبدل الکلمات و
 تجد من دونه متحد و اوج کما و غراض و شاست کویان مفسدون فی الارض سدی شین فمستط
 ان یظروه و ما استطاعوا الیه سبیما ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لکنان لهم جنات الفردوس نزلا
 خالین فیها لایعنون عنها حولا باید این موبیت عظمی که رشک فرمای خاطر امثال و کفایت تمیم
 بازوی مفاخر و آثار خود ساخته در مقال مفاخرت و مجال محاورت بهشتیاح احمد بعد الذی نزل
 بعد الکتاب و لم یجعل له عوجا اقران و انداد شرف مساوات جوید و چون پایه استبار خود را در جمع
 بکنان با نهایت کمال چند گوید اما بشر مشکلم یومی الی انما الکلم الی واحد فمن کان یرجو القادر فلیعمل
 عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احد

باز و شب

فرمان استیفای ممالک با اسم امیر الامرا حاجی محمد حسین خان بکلرکی
دار سلطه اصفهان

از آنجا که جاعل اشیا و فاعل ما شاء و یشاء حکم قد جعل الله لكل شیئی قدرا نخت وجود و سعود ما را

مطابقت کل مایه و امر در حد و در طبایع و مخاریر جلوه کر پس از قبول قوت نسوئیما و مقابل قدرت
 احساس و اراده و ازان پس بشری پیشرو شرفات فلکی جاوی متمم نطق ممبر که با کمال ملکات ملکی ملک
 ملکوت تصرف در پیر ساخت میساست ^{بمناسبت} با یازده مشکوة شکوت پادشاهی از صباح قدرت
 نامشاهی قبلا بعد مقسب نوار اقتدار داشت و آسایش انام و آرامش اصهار و بلاد و مناظم
 دستگاه عالم و مصالح رفاه نبی و مراد در سایه آفتاب سعادت تا که کاشف ظلام ظلم و کاسف
 غمام جور است طور بعد طور مهند و مؤبد که است و ذات سمون بار ابصر است طاعت و
 زیادت عبادت که نارت تجمل سعادت است نارت ملک نسوی بنایت قرب معسر
 و ستاد و خراج نظم و بعد بین ظاهر و در تقایم قبض و بسط خزان ضمایر که تق و فن سلطنت صورت
 و معنی بر آن منوط و منی است در قبضه بسط سمیت بهایون پادشاهی نهاد ما نیز با قشما می نهادن لیلی
 با حفظ منازل مرتبه و پایه تطبیق آثار آفتاب سایه را بر خاطر حق شناس مخرم داشته ایم که هر
 نهادن جو دشمن از جو یا چمن راستی سر و آسار وید و بسوا ال قابلیت و مقال استعداد ما هر
 و پایه برتری جوید از صوب خواوی و صبت و ارج عواطف خسروانه و اقبال قبول شمال شمول غنا
 بکرانه اعجاز بنازش از نثار غرور مساز وید بطراز اعصاب کسب مقرون و احکام مرامش را با زبان
 در نواز خون ارمه مقصود خندان سوانج طبع جواد محمود و رود و نواز و نند و شود و اگر اعدا است
 همه سعادت لایحه و نهال را درش شمر خدمات لایحه آید از دستبرد و سعادت حاسن
 و در سر و در پناه آفتاب خنایت ما سرگرم است خنایت و از شداید متوزم کاید آموز در سایه عواید عالم
 زبان مشارب ایچه کرد و در مایه شهود و جناب امور این مقال خلکوس و امثال مارج احوال امیر المرام
 العظام حاجی محمد حسین خان قدیمی بکر مکی و ابر سلطه اصغیان و کاشان و قم و مصافحات است
 کرد در آفرینها بکر اردو است بعد از روح قابلیت با برک ساز صدق و خلوص بسته و در ظل آفتاب

بازمانده است از این کتاب
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲

تیس
 بازمانده است از این کتاب

آیت
 بر
 دست حضرت

ترتیب پادشاهی تو آجسته بود در بدایت حالک اورا از ارجاع خدمات مناسبتا شمال شهر فرزند
 فرمودیم با جمعا و در انجام و به تمام در تمام از اقران و انکلا ممتاز و ازین موتهی خاص من العوام
 و انکواص قرین عاصرو غراگشت خلوص ارادتش از خلاص حشیا بریزان اینبار ضمیرا کیر نظر رسید
 نقد قابلیتش رایج بازار کارم شمار شمیراری کردی تخت بخدمات مشکوتمتن و خدمات مفصله ازین
 و از ان پس بکلیکی مصنفان و بر حسب امر قدرش ان نظم محام آن سامان بدو مرجوع و از سر و دستا
 و بودشس نوای بل من سیرا و عسر مجموع افتاد عطا و زعمای بلده و بلوک از محاسن سلوک و و کل و ان
 دیوان قدر سات را از حسن انجام فرمایشات راضی و ز طهور نیکو خدمتی و کار دانی قزونی مرتبه و منزلت
 مستغانی پس از یکجهد حکومت دارالمومنین کاشان و لواحق ملحق و ضمیر و از ان پس خدمت نظم قهرمانت
 دارالامان قم و توابع تمیر آن مناصب عظیمه کشت مطایای قدرت کار دیشس با احتمال حمل خدمت
 عظمی در مراحل انجام و تمام سبک خیز بود و ساعز قبول استعدادش با شمال شمول ان مشخونه سیر ز غمزه
 بعد از معالجه استنظار پس بل خیریت دلیل اورا از رجوع خدمت طیل استغای ممالک و الشرام
 دیوان علی ضمیر مناصب قدیمه مغز و قامت قاطعش را شرف این منصب شرف مطرز فرمودیم ^{والله}

فرمان استغای دیوان علی باسم قلان

انکه چون شکر از نعم چهاب حضرت فرد قدیم که نواب بجایون بارادشرا جلال کشاده دست قدرت
 اوست و توقع حکم و مثال با مضای حضرت او آن است که هر یک از جا کران و چاکر زادگان که در
 میزان هشبار و امتحان نقد عقیدت و ادر از شو طیت و قابلیت با فاضل حسن صدقت با نادره
 و در وجه کمالات تخصصی اینخزانه صرف خدمات تحویل کرده و در جمع فرمایشات خرج از تسلیم وارد و قرینه
 اطلاق باقی خدمات استمرار قدیم و تقسیم کمالات زیاده از تعداد افراد خدمش را با اتصالات صلاحات
 پیوسته داریم و در انجام متعابله خدمات او با غامات فاضله مغزده من ذلک را بی جایزه گذاریم ^{والله}

نشان
 معنی نشان
 مطایا
 جمع طیه شتر با کوشش
 کوند
 حمل
 جمع جهره در را کینه
 دنان
 جمع دن است
 بمعنی غم

استغای
 جمع صد سنی جایزه

فرمانی که در خصوص کف مجاریه جنود منصور با سردار روس در ایران
واقع شده نگارنده شرح یافته است

که چون درین سال فرخنده فال کفره روس با اقصای حلیت منجوس بافتون حلیت نوس افتاد
با ولیای دولت قاسم برک مسالت چیده و ترک محاربت کردید و بنزورات رسانیدند
و سائل متمسک بفتح خلاف و تمنی صلح و ایلاف بودند و در امر استغور از با بجان بعدت سپاس
سرحدات و عدت سرحداران اکثره از کتاب معود مستطاب بر کوب جنود ظفرآب امری رفت
پس از اقصای مدت صیف که نوبت قوه صرب نمود و صیف انجام کار جدا از جنگ و آغاز سکون
بود تک بود سپاه از کتاب ظفرآب با وطن و اماکن خویش رخصت یاب و عثمان رکاب
صروف ریات کتاب طغوف کمانزاکمان گوشه گیری در دل و تیرگیش فراغت یاب
با ترو درینام و سود قاهره در گنم آسوده بودند و باه صفهان روس با اقصای فرصت مجال
منصت یافته که اوچ سردار کفره با محبتی موافق بود و در روان شتافته که روی مکر از
طایفه ضلالت شیراز راه قرابغ مجال نخبان و ستاد باین خیال که قبول سول آسامی بار
ذمت کفست موسم بجاریه فصل شتاد فصل شتاب مجال است و او را در تصرف آن مجال
مجال خافل از اینکه بجاریه قبائل پنجون است و از صفت ما انصر لامن عند الله نسیم ظفر پیوسته
وزان سپاه ظفر پناه را که پروردگان دست صدقه پذیرد از روستان و ستان باده جلاد ترا
چراک از روستان بعد از وصول خبر جبارت روس بداخل ملک محروس از پشاه غریب قضا
ضمیمت امر بایون نغاد یافت که فرزند میثاب لسلطنه حفظه و عراس ایروان و نخبوز ابهر
و پاس قلعه جات با مور ساحت با معدودی از جنود مسعود مسعود که در آن حدود بودند بدفع مشنه کفره
پردازد و نیز هر یک فوجی از لشکر ظفر آفرید که او طمان و مساکن ایشان نسبت از با بجان سمت قبل

داشت فرامین صادر و محاکمات فیروزی تارک با تیغهای شام و دیدهای ساجد و شاهراه قدس
 یوسته شاهد و ناظرند و معسکر فرزند مظفر مغزی لیه مجتمع و حاکم شده سرودی سوار از گرمی بسنگار و
 علاج رفت و در بازار شتاء خکر قتال و نایره جدال بدواج گرفت ساعاتی روان و بخوار از ابرو
 یراق و سلاح و شهب سحام و رباح و در عهد صیل و صلیل و سل و قنیل و اسطار پیکان و خنک و
 صواعق توب و تفک در موسم زمستان بهاری طرف آشکار شد و بهار عدت دشمنان از انوبت خرف
 پدیدار کرد و بیچ سپاه ضلالت و در شب نهم شمر شوال که جوانان دولت قاهره صبح باج اقبال بود
 با حفاظ و حراس قلعه ایروان که از زرانت بروج نمودار ششم آسمان است جدالی عظیم است و او بر تم
 و یوسازان ر رباح و سحام فنک فرسا شهاب آثار و تفک پذیرد تک توب و بهر توب صاعقه
 اما در کشتگان روس در آن شب علی التمر شمشیر و تفک پانصد قبضه شمشیر با نشان یرمانی و
 سری و مایوری کب پیا دکان سپاه نصرت نصیب کردید و از طرف بخوان نیز سواران رکا
 فرزند منصور مغزی لیه مانده سجالی که با بنک نشاندن شتی بخار شته افشان و با آفتابی که از پی شتی
 دشمنان شود بر گروه روسته ماحه از ابراز نسایم فتح و ظفر جمعیت آن قوم ضلالت سیرا چون
 برجم اعلام نصرت ابریشان ساخته و دو برابر کس از آن ناکسان عرضه شمشیر و نیزه نفر و کبر
 و بقیه استیوف و در طرف یفانی بهر میت افشان و خیران و کدو و چ از خارج شهر ایروان با معود
 از کفره بجانب تغلیس که زبان کشت و فرزند مغزی لیه امیر الامراء العظام حسین خان سردار پیکار کلی
 ایروان با فوجی از سپاه مظفر همراه بقاقب اور و انه و حکم قضایمون خسرو از بهر تقاضا مقرون کشت
 که سپاه منصور دست از تقاقب او باز داشته سرورانی پسر شمشیر یا اور از زنده و دستگیر و زنده
 مظفر سیرانند با از حدود کجه و تغلیس بیرون کرده در آنجا رایت قامت افرازد باید آن فرزند
 مرده این فسخ بهایوزرا کوشش زد خاص و عام سازد و اسلام

شاه شام
 ساجد

دعا
 جنگ و آواز غوغا

صویل
 آواز آواز

صلیل
 آواز آواز

برجم
 هر چه سپاه دور
 که بر کردن علم بندد

نقار
 پایان که در آن است
 غایب جمع است

موافقت نامچه و وثیقه نامه است که نگاشته شده است

مانندگان فدوی و جاگران آستان خسرو بر اخلاقی و اخلاقی نیست دلها از بهر دور و بختیست
 خسرو یگانه از بهر آلاشی آینه سان پاک است و بر آمن یگانگی صورت پذیرد دستها از دو جا
 بساعت سعادت خدمت سایه خداوند بختا در راست و خرد و امان یکدلی بخرد از بدایت طاعت
 تا نهایت ضمیر تسلیم بپای طاعت نهاده و امثال مثال خسروی را از اقصای دل با داده ایم منتهما
 مراد و غایت مقصود ما بنندگان از ششغال محال متاعب و سعوا و طلبها و حجبها و غیبا
 در قصار یف احوال و تعالیب اعمال تمیذ همی و ترتیب خدمتی است که شاید بدان وسیله رضای
 خاطر شایسته را حاصل تو اینم کرد رضای خسرو آفاق در و فاق یکدلان است چهره ای خسته
 جو نیم و خلاف خداوند در اختلاف بنکانت چهره ترک فاق کو نیم بر دست خاطر ثابت داشته
 تمامست دل بر این خاطر کما شسته ایم که از این پس با در اوقات پیش در تعیند سوم موافقت
 کو شیم و مختلفات عالم کسر ترا در پرده توحید پوشیم زلال صفوت چنان در میان روان سازیم که
 از کرد انگریز اصحاب غراض غباری بر بخیزد نسیم لغت را چندان از نسیم کلفت پر در ایم که هرگز باز نسیم
 خلاف نیامیزد اگر کار کرد این جانبین را وقتی باشناهد غایب در میان آید یا بجانی منکری حادث شود که
 چه سهل و اندک نماید بجدی نیاید در تخمین ناید و بسین حقیقت آن پر در ایم و اگر همه جزوی باشد بکلی رفع
 سازیم تا سهل معده خرد نکرد و کم بای بسیار نشود زیرا که جزوی کلی را شامل است و کل از اجزا حاصل
 هزار از یکی پدید آید و بسیار از اندکی و بالعکس این وثیقه ایغه که چون خاطر ما یکدلان بخوشش موافقت
 مشون است تا حفظ رسوم اتفاق و یاس آداب فاق تا یکدی تسبیح تو شمسین باشد نگاشته شد

شکر نامه که مضمون ذکر پیشگش است نگاشته شده است

عالمگان آنحضرت کبری و دوستان آن خدمت عظمی را که حامیان ارباع ملت و حارسان صنفاع

اسل
 زمین هموار است
 خزن
 زمین گشت دور

دولتند شارت باد که از پی خدمت آسایش دنیا و دین آرایش زمان و زمین محمود زبان مشکور بخان
 جهان شایسته عالم پناه فداه کل نفس با عده و نصرت پسر سرفروزی ضعیف اقوامی دولت ترک و
 ملت تازی خدایگان مؤید غازی فداه ما بقصر عن داه بازنده از بجز عدم شبت وجود فداه و خاکری
 از نظر غیب پادشاهت شود نهاده است قلیقه امقبول و لماق چون خدام حضرت تنگ خلاق
 مخلوق تائب نمودین بوردن کچند یف آساعربان و خون آشام و حکمان صفت را فکند و خمید
 اندام حیرت زده لاریشگاه حضور تنگ و افشاری کسی اغریه باراق ایب خبر کتورگان پاک
 لاری تک پیر عالمین داعی عالمه پیر خطه کتب و نعت دهرانی مهدی اشما بخت کف سیر المجد و
 سرت حینا علی ارجو حتی افتخار بچوک فی الغور و التجدیدی اصلان کسینی کسین قیلغان ایطالدین بکا
 اورکا نوین و رایت ظفر آتی دین توراق اورکا نوبگاه بگاه بوردین لاغروان لم توطنی علی
 بالیقام از عدم تا بوجودین راه آمده ام لاضیران لم یساعدنی لسانی بالکلام هنوزم گوش برانکه
 سروش است رو باشد با تم کر خوش است اگر باز اتقاعدی از کفار است گوشم نهی و لاکن
 مع القاعدین باز است و اگر پار صغفی در رفتار دستم بامرا استطعم من قوه و عده و مقدر و پرازش
 پیشگاه خداوند مظهر غازی از انفاذ مواری چهار ریز دست لباس سربازی عرض نیازی ساحه
 و تیه بدیه موری پر دشته رابی مورد خطر که مقدر و سلیمان در حضرتش منزلت نزل موری ضعیف است
 لا زال مصروف اعنه عنان سوا التصرف با بکله و قوف در پایه فلک سایه تحت شایسته فیروز
 هنوزم بدست آویز قوائم آن همایون بخت است بالملک و دکان تراب یریدنی انخلق ما یست
 ملایک صفت چنگ از جا سیر عرش نظیر داریم منی و ملت و رباع و گاه و یکجویای فرید
 سایه خدا در اسعاف مال حضرت خداوند کاریم امره لانه لا اعطاع
 یکی از دوستان گاشته

شش
 دهم
 ابو

در بسنگامی که با شکار کبابی و خطابی از خدمت آن خداوند نظر و هوش از سر تا پای دیده بودم و از
 پای تا سر کوشن ل غمیده ام بدست ماسجوری پرده ستوری دریده در نظر دیده میان مردم نظر با زبان
 بریدی جای گرفته بود و پیش از سر همه جادوان راه کوش که فته در کوشه صباخ بامید نویدی خسته
 پائی از پشامتی پس نوزگامی ز فته از کار مانده باز دستی گاه و چگاه در طلب رقیبه بهر سو از خودی زان
 لبم در تیره تقیاجا حبه بهر جان بود و جان در تدارک شارب با سر همه پستان بهای فرخ لغای رتسیمه که
 کرامی بسرافزای شکسته بال بال کشاکشته سایه وصول افکنده فرق بر ما نام از فرقدان گذشته
 بوسه کرای خاکهای شاه شاه جهان پناه گشت سر سروری بر آسمان سودم و در خاک بوسه منگاه
 همایونش به نیابت آن مکر سپهر برتری با آسمان همسری نمودم با همه پزیرانی بنوای آبی که زبان
 پزیران دانی ادای مقاصد و مطالب لاریا نها ما حتم در حضرت شاه پزیرانی خوشتر
 و با همه نادانی پایه لطاف پنهانی سایه دانای آشکار و نهان را در باره آن آفتاب چهره نادانی چنان
 در خور و نر بود شام از حضرت و لطف نهانی خوشتر کنم اگر عقده بر زبان است زبان نیست
 و قد ختمت علی لسانی مخافه آن نجاطینی سوا کا و لوانی قدرت عنصفت طرفی فلام البصر حی
 هنوزم اگر هستی در روان و توان است دور و چنان نیست چه عجب درین اگر تو توانم نبود جا
 است که دور از تو روانم نبود باری از خدمت آن خدایگان بی نشان همه روزه متدعی نش
 و از حضرت آن صاحب پشال بر علی مثال جاری احوال محبت مال الممس پانی مستم گاه بگاه
 از رجوع خدمات سرافازم دارند و بیکه و گاه از ضمیر سیر عالی فراموشم گذارند ^{و السلام}

سوخ
 سوخ کوش را
 کوبند
 نفس
 بوسه نمودن

عقل
 بلفظ و تشبیه
 صفا و چشم خوبان

بیکمی از شهر اداکان نوشته شده

رقیمه کرمه والا محبوب عالیجاه امان آند خان سرافزای بخش بنده کمین و مضامین الثقات
 سرور انجیر خاطر اندو کمین گردید و کچند کمین بنده عقیده مند ازین عم که آن صاحب معظم به عقین سپاه

کمین
 یعنی کویچه زمین
 چه که غیبی کویچه

رکابی بایل و از پیشگاه رای ملک آرای شاهنشاهی قبالی و افنی و توجی شامل گرفت افسرده طاق
 و آزرده خاطر روزی شب و شبی بر وزیر در آنجن حضور اقدس گاه از پی تشوق غم همایون
 بتعین سبیل آسائینی خلیل صفت سیل آزرده روان ساختی و گاه از پی ترغیب امر نمون تبر
 سپاهی نیزه گذار در جمع حبشی از طفلان نی سوار یاری رایت فراخی تا اکنون که پیش نهاد
 اقدس بامراد خاطر مقدس پوسته غرمت قضا ضمیمت شمع باری بقرسین افواج قابر و تصمیم با
 و نالونی محمد قاسم خان بسالاری محبتی از سپاه رکاب اشاب نامزد شد و عشرت طلوعه پیش طمش
 ضمیمه کو که موکب فوزان کو که بپهر خلافت شهبازی خدیگان مظهر کار خواجه کشت و اشته
 البیب علی اقب لیب هم صفحات عراق عرب بمراد خاطر خیر و الا انجام پذیر خواهد شد از
 بشارت این موبت جدیدین عریضه جبارت و زید لالالت کتابت اخراکم منصوره و سران
 اجتنابکم خبر و رة امره الا تقدالوالاسطاع

عین
 سبب و برکت

یکی از شهر ادکان نوشته شده است

عرض عادی سوزگه نواب فلک جناب قمرکاب لافندنی غرض بنده خدمتگذار بود
 که سول چاقدین کیم اول برج جلالت فوزان کو که آسمان خلافت موبسندین حضرت
 میرتایب طهران دارا خلافتی است شرفین کربان است لاقای سینه کمال است
 ایلان راجع اولیشلار بو چاقایم و کتابی بلامینه و خطابی پرنده مظهر القرمالی بهامی قلمش
 احوال جلالت سوال مجاری سینه ن کابی پر مشلار بوره بنده کیم اول حضرت فلک
 معتمدی میرزا محمد حضور و ان کعبه سی میک احرامی بانقلاب اول صوب صواب امین غم عازم ای
 لازم ای می که بنده صدقه عریضه اروت فریضه واسطه سی یلانکار رای حضرت سیانک یجو
 کورساتای که بونده تانک ایا قشام شام ایلام سزنگ ساینده پیشگاه اقدس شاه عالم بنا

روحی در روح العالمین فداه خاکبوس

یکی از شهرادگان نوشته شده

تا مبارز اوج معنی کسری یعنی خانه فصاحت در فضای نامه بهوای سهرپی لفاظی در بی بال کن
 شته بود و صلصال بوستان بخوری معنی قلم بلاغت تم در اطراف قیمة کریمه اثر شکار و رقاب
 صید مذکور آن معانی را سلسله باریجه تعالی الله ذبی بخیر کار که از صغیر کنوع در شرح موداد
 میر سننای جهانم و سباع را پاک آبتخوار آورده باز دو کت و عقاب و حمام را در یک کف نام
 بی چگونگی آسبی رام در دهنی قیمة اعجاز که بسرفرازی این کسین بنده شمرنده رسیده و عجز آموخته کاک
 نامه و صفی و خانه بریدید قبر و خانه که عمری در عمر و نامه اعدی من لفظیم اغیر من الیک و اغزل من لعلک
 و اغیر من العراب لا عظم نمودی و این پیشگاه و پگاه خلاک است بوجوب بعضی و اصغری و تقوی
 ان شنت ان شغری سردی کون سر از پر پرینار آورده و زبشت این مورد خطیر قدمی ثابت
 نیار که شت گانه فی رسته نغز چند که با فطریق معنی افراخ روح او مالست رفت ما از دست بعد
 و مالست و از دست چخته فعالیت و طوطی منعیف که بسنوزش خبر میزوی تواند تم بست
 با آن بمایون با شیر پروانه که با یران ولی انجیر با بال کسته و پرانداشته دارد چگونه و مسازی تو
 کرد با مرغ موامع سر که پر پریش از سردیوار نخواهد بودن حدیث در برابران خطاب لفظ
 حمام و قطعات و این پس اندیشه جوبلی بروق صواب فصاحتی خانه الشع اگر در بهوای کار شمی خود را
 غایر خواهد لاطالی خواهد گفت و کلک قطع ایطوس آسایگر آید و درین راه پانیز آید سر نماید تر ناما
 همه پان خواهد بود همان به که این پس سرخویش آید و راه عزنس مطلب در پیش با بکل بر حسب اشار
 و الیک بهله خوش تر لان بازی سید که در قصد جوق میور سید و دم است در آنک شب
 و بگو در سال خدمت و الا داشت و اینک آغاز بنسنامه سردی زنتان بود و بسنگام گرمی

آبتخوار
 سر سینه و کنی را جلد
 کوبیده
 چکا و ک که از آرزو سرسوز
 نیز کوبیده و عوام آرزو
 در میان خوانده
 شتر مرغ از را
 کوبیده
 بختین بخت خود
 مرغ سنگینوار
 شمع لایم بر فسیل
 ناکش

هنگامی که بستان یک بطانه سمور باشد نفوذه من صده الحور و احسن من ذواب ذات التواد صر من لئار
 الفرام و سخن سموی لایحدث بشمل السماء سره ما اسر السیریا یک مجلس جعل صراف لبورکا نزل
 الوصال و ر که بردن لذلال صدور ایفات مطلقا من الهوا جمود افشکس جلوس مبارک
 در قصور شتالی که بساط سروش از جبات شتی بی قصور با و انده حضور و الا ساخت
 که بدیده قبول منظوره و اگر قصوری رفته باشد معذوره دارد امره لولا ^{سطع}

یکی از شهرادگان نوشته شده

رقیمه رایتع عبارات فایده که متمم اشارات سابقه و حاوی اشارات لائقه بود بمبانیست
 بنده کمین و مضامین حجت فتنش معروض خدمت فکرت شمع بار زبان و زمین روحی است
 و روح العالمین کردید کیفیت تمام مهم انجام مقصود و انجام نچاه هزار تومان قرار دادی معهود را
 علی التفصیل عرضیه نگاه مسعود داشت و کار گذارهای آن خدایگان مظهر از اول تا آخر بر وفق مراد
 هو انخوان مقبول و مرضی خاطر عطوفت نهادن شایسته و از روی کمال عاطفت و التفات خلعتی
 بشرف صاحب معظم عنایت و محبوب یکی از خاصان حضرت خلافت ارسال رفت و چون اکنون
 که آن خدایگان مقصود از راحت دشمن شگری عثمان غزیمت را العطف داده اند موسم گام
 و پنجم سیر و کشت شترت صفحات کرمانشاهان است و تو تسنان قمر کام مجوه لکام درین کجند
 با اوجم لیل و شب نما علی لادوم کام کام بی سپار بوده انجام را لازم است که کجند در اصل
 مبارک آرام جویند کیر است تازه و تمنازی قدم تیز تک انگلی نهادنکی ترا و تدر و اندام کلکی خرام
 شاهین رسم لاجین حکم که سواری آن سرتیاری سپهر کار برادر و واقع شایستگی در بر سرچ مشکین
 خدمت و الی که سپهرش بی و مهرش کولی در دم تون فری با دساخته امیدوار است که مانند
 سمند دولت در کند مبارک و الایمون و کیت شوکت باقصی یافت آمان بمنون باش

انجام
 سرب است
 سرتیاری
 اسد که گزشت از کوه
 نامه مرصوده که برکن
 مجوه واقع است
 چاکر

گذشت

رقیمه کریمه که تمیمه بازوی عطاء و بالطف خاطر مهر نهاد آن خدیگان بگانه بودیم بر جمع دست
 عرض لباس مرسله که مرسله عقیده کی و اراوت و طراز شریف عاقلیت ضمیر آفتاب اصابت نمود
 سرفرازی بندگمین را و اصل از مضایق غایت تقصیرش با هزار گونه ابتهاج و خورشیدی تر و حاصل
 و در این وقت که بدین عرضیه عرض نیازی لازم افتاد و تیریه پیشکش مناسب وقت نیز پرداخت میقتضی
 تفنگک ردلی که در قهر عدوی قرین است و با همبلی نشانی تیرش با نشان جمله نمیشین صحیح فلان
 ارسال خدمت آن خدیگان آفتاب سپهر ردلی ساخت انشاء الله تعالی موصی قاهر عدو و والی آن

ایضا گذشت

فاطر ریمه را طایر اسب هوای خدمت و الا پر و اراست و دل ام دیده را و حسی صفت از هر چه خواهد
 حضرت و اختر از عجب نیست اگر دل بایع صفحہ سیاه چشمان نقوش بازار بصید مرغان خانگی شواقی
 و در دو حمامه و ورقه اوراق را که و پگاه بجانب آن همایون خطایر قدم بالکشا اردو ریاست
 عقاب پیکر میوکب لابر سرفرازی است و گردان چنگ آبنگ معسکر مظفر از پی خصم شکری
 و کشور شانی خالونی محمد قاسم خان را با بعد از آن مبارک رسم حمد آتومات غرم بودنیک تنه ایلی پویان
 و ملثرمان رکاب چون جمع شاهین در جوق عنصرو خلیل اعدا ساری صید جوان و این بنده که در جوق
 دوستان تحضرت چون پرنیا و ده مرغی است در طرف بوستان از حیرت آن بوم و بر لبم با ناله
 شایسته بمبری و نسیرین چرخ را از نیست آسم دعوی سمندری اکنون از تربت خدمتی ناچارم و قفا
 ز قدیم کاری نمر و از این یک جمله قوش غزل برون خالی با افواج پیشکر منصوبه تمسبل اسکره است
 عالی باشد رسم پیشکش ارسال رفت تا دیگر جا که اگر انداز کردان جر که شماریت دانند که این خود شکار است

بامیرالامراء العظام حاجی محمد حسین خان مروزی

بازوبند

راج
 در این روزها

کبوتر
 در این روزها
 بنده قدس
 جمع است
 جوق
 کرد و مرزوم
 بوضع کرد و اگر در صید
 در آن زمان با اسکا

بنالین

بنا تسلیح جملة التلیح فحما تسلیح بما یون ارفع نبستلاری نینک النوع امیر الامراء اودیب الا وایا
 عین الا عیان و رکن الارکان لسان الذی و سمع البصر منة الطرف تاریخ الشرف سبق ارباب لکنتیبه
 کلام سیف و قیم علم وفاق اصحاب الکتا بیستما کسر طریق اجری قلم تریقه فی تحریر الکلام سلاسل
 و سلسال تحقیق فی ازاد الاوامر بلان اولیال متسی سکت فهو یلذ الاصال و متی تکلم فهو یلذ الاصال
 جامع الامثال عدلها حافظ الاسرار نسبتا ایامه و ایزاسم و ساید سله حدیثه فی طلعه الاسماع حمایه لای
 و ذکره فی روضه الارواح حمایه الانوار محسن من ریاض الشفقه حامی الیها و هو عن نجایه یروی من مشایخ
 التشریح راوی الیها و هو مرموی و ذوالرؤیه تسلیح العلم و العلم مشی السیف و السلم طائف الیست احکم الی
 اکرم المحترم من غیر الفخار ذوالنجمین حاجی محمد حسین خان القاجار رای صدقت الیمن بیده مکشوف
 اولسون که ماراد و صدق ضمیر طاعت شمیر که پرورشش بده بحر کارم شایبانی است از قاطر اسطر
 مجالی جالب و اشها زحالی مناسب میرفت تا در این اوقات که ماه صیام با تمام رسیده و ایام صوم
 با انجام کشیده و آنجا بر این از سخات روزه و صدقات نهضت بر روزه از طلب استخوانی کمره و تر
 مسامی ستمرا کز بریده تلافی کرد و انگری تو سنان خاک نورد باد سپار اذ ارک ابی اشیش لازم نمود و
 این کاره اصحوب اضع رقیه کز بر از مبلغ فلان و جوی برای آنجناب عنایت رفت صفر الوجود و
 العین صیام صقیلات الحد و دو ما برین من الحمام و جوه سافره و ما سفرن عیون با طره و ما نظرن با آنجا
 روز کی چند براد خاطر کاوه دیکاه رفیع لالت را از خواب جوید و کاه بکاه دفع کسالت خواب را درین
 متغی من با الی ما مغشای من فارو من بارده استل بار و شراب مغشای الی بت مغشای من فراس
 مشکین فیها علی الارانک نعم الثواب نه اعطانا فامن او امسک بغیر حساب و ان لعنه

اشها زحالی
 فرصت با عین

رضی و حسن باب و السلام
 بجناب صدر اعظم میرزا محمد شفیع لورده